

مردم‌گریزی یا

نامفهوم‌گوئی در شعر فارسی

چاپ مقاله "مردم‌گریزی در شعر امروز فارسی" نوشته دکتر علی‌اکبر ترابی در شماره ۱۶ آدینه با واکنش‌های گوناگونی روبه‌رو شد. با توجه به حساسیت موضوع بحث که همانا شناخت بیشتر شعر امروز ایران از زوایای گوناگون است، آدینه سه مقاله از مقالات رسیده را در این شماره با اندکی تلخیص به چاپ می‌رساند. مقاله "مردم‌گریزی یا نامفهوم‌گوئی در شعر فارسی" نگاهی تحلیلی دارد بر ریشه‌های فلسفی، اجتماعی و تاریخی نامفهوم‌گوئی در شعر. مقاله دوم "چرا شعر امروز نمی‌تواند بر زبان همگان جاری شود" با پذیرش ضرورت تحول در شعر فارسی به یکی از دلایل غیرمردمی بودن شعر امروز پرداخته است. مقاله سوم "داوری با معیارهای کهنه" گوشیده است برخی از مفاهیم اساسی مقاله دکتر ترابی را با دیدگاه دیگری بررسی کند.

فارسی شکر است جمال‌زاده را به یاد آورید)
به عبارت دیگر، این گروه از روشنفکران توخالی بودن خودشان را در زبان قلمبه‌گوئی، معماسرائی، پنهان می‌دارند، که کسی بی به تهنی بودنشان نبرد، و حسرت "ملا" بودنشان را بخورند.

۳ - گاه این اقتضا موضوعات و مضامین است که چنین زبانی را می‌طلبد، آنگاه که بخواهیم "خنک راهوار زمین" را آنگونه که "خوشی" درک کرده، بیان کنیم، ناچار با کلامی شبیه به کلام "خوشی" سخن خواهیم گفت. و اصولاً با این اصل موضوع پذیرفته شده که شعر بر پایه تخیل است، آیا زبان شعر می‌تواند زبان منطقی داشته باشد؟ و آیا شعر بیان تخیل ساده است؟ انصافاً، همانطور که درک زیبایی برای هرکس آسان نیست، بیان زیبایی و فهم آن هم دشوار است، با زبان عامیانه نمی‌توان از چنین موضوعاتی سخن گفت، و لذا زبانی نه چندان "مردم-پذیر"ی را می‌طلبد.

البته هنر، ساده و روان و درعین حال زیبا سخن گفتن است، و آنکه "روانی" و "زیبائی" را هرچه بیشتر توأم سازد، هنرمندتر است.

۴ - گاه این "نامفهوم‌گوئی" ناشی از پاره‌ای اقتضات "زمانه" است، اقتضاتی که می‌توان آنها را "قافیه‌های اجتماعی" خواند، رعایت شئون اجتماعی و اخلاقی پذیرفته‌شده از جانب یک فرهنگ و احترام به اعتقادات جامعه و محدود بودن در باورهای اجتماعی زبان یک هنرمند را مقید می‌سازد. البته این "قافیه‌های اجتماعی" را می‌توان حول دو محور از هم متمایز کرد:

یک - "قافیه‌های اجتماعی بایسته و شایسته" است. همان نوع که به گوشه‌هایی از آن اشاره کردیم و در طی قرون، در درون فرهنگی، رشد و ضرورت یافته و تبدیل به باورهای همه‌گیری، شده است و عدم رعایت آن موجب تنفر عمومی و طرد آن اثر خاطمی می‌شود.

دوم - "قافیه‌های اجتماعی تحمیلی"

بیان شده است که این شیوه با صرف‌نظر کردن از درست یا نادرست بودنش، در میان مردم و حتی در زبان شاعران جا نیافتاده است؟

هریک از اینها و یا حتی همه اینها توأمان، می‌تواند دلیل نامفهوم ماندن یک شعر باشد.

۲ - در شرایطی نامفهوم‌گوئی برخاسته از یک اعتقاد مردم‌گریز است، فراموش نکنیم که شعر فارسی در گذشته‌های نه‌چندان دورش، تنها متعلق به دربارها و از ما بهتران بود. و طبیعی است که مضامین آن هم، همواره در خدمت قشر حاکم بوده و شاعران در اعداد روشنفکران مقیم دربار، قرار داشتند. همگام با تحول اجتماعی و تاریخی و همپا با تحول شعر، این عده از روشنفکران نیز رنگ عوض کردند و در ظاهری متفاوت، اما با همان انگیزه‌های پیشین سر برآورده‌اند، و همچون گذشتگان نوعی خودشان، گوئی که قیم مردم باشند، با زبانی سخن می‌گویند که همگان را از پیچیدگی معلوماتشان به حیرت اندازند و آنهایی که می‌خواهند، خود را روشنفکر جا بزنند، گمان می‌کنند که اگر با چنین زبانی سخن بگویند، چنین خواهند شد (قصه)

زبان پاره‌ای از شعرهای امروز، درست است که زبان همه‌کس فہمی نیست و فقط به این تعبیر می‌توان آن را مردم‌گریز خواند - اما این امر مختص به شعر امروز و شعر سپید نیست. این بلادامن شعر عروضی را هم گرفته است، بی‌انصافی است که تنها سروده‌های نو را متهم به مردم‌گریزی کنیم و البته باز بی‌انصافی خواهد بود که این اتهام را، به طور مطلق، روا بدانیم. زیرا به موارد زیادی می‌توان اشاره کرد که چنین نیستند و نبوده‌اند، گذشته از سعدی که استاد روان‌سرائی شعر عروضی کهن است، در شعر معاصر نیز از سروده‌های نیما، گدکئی، شاملو و دیگران می‌توان موارد زیادی را نشان داد، که روان و زیبا هستند.

اما باید اعتراف کنیم، که زمانی این موج "نامفهوم‌گوئی" چون مرضی مسری، بیشتر جنبه‌های هنری کشورمان را فرا گرفته بود و باز هم دامن‌گیر است.

در اینجا قصد بر آن نیست که جواب به مطلبی تحت عنوان "مردم‌گریزی در شعر فارسی" داده باشیم، بلکه ترجیح می‌دهم که به عنوان یک پیشنهاد از آن نشریه خواستار باشم که این امر را به عنوان یک زمینه بحث مورد نظرخواهی صاحب‌نظران و دوستداران شعر امروز قرار دهد، تا شاید گامی در جهت تبیین شعر امروز و حتی شناختی از ادبیات معاصر برداشته شود.

۱ - وقتی می‌گوئیم شاعران امروز "نامفهوم" شعر می‌سرایند، منظور چیست؟ آیا به این معنی است که مضامین بی‌ربطی را صرفاً با نیروی انتزاع تخیلی کنار هم می‌چینند و موضوع را با کلمات و عبارات پیچیده و سنگین بیان می‌کنند و یا انسجام منطقی - کلامی در شعر آنان دیده نمی‌شود؟ و یا اینکه "نامفهوم‌گوئی" یک نوع شیوه



کتاب اسفند

شیراز - خیابان قصرالدشت - اول سیدجمال‌الدین اسدآبادی - کتاب اسفند

است که ناشی از قیودی است که برخاسته از یک ضرورت مستمر و تاریخی در درون یک فرهنگ نبوده، بلکه ناشی از یک ضرورت مقطعی و چه بسا تحمیلی است. مثلا پاره‌ای ملاحظات سیاسی، که امکان دارد، همواره در مقاطع گوناگون یا عوض شدن حاکمیتها، تغییر کنند.

و از آنجا که هنرمندان و از جمله شاعران باید زبان گویای نیاز تشنه مردم خویش باشند - که اگر چنین نباشند رسالتشان به زیر سؤال می‌رود - و باید بیان "درد" باشند، لذا می‌بایستی زبانی را برگزینند که بر انتقال پیامشان کمتر موجب اصطلاح

د. اگر دقت کنیم، همواره سه جریان ناهنجاری و چالپوسی - "هجوگرائیهای بی‌مزه" و "خنتی‌سرائی" و درک صرف "بی‌جانی" طبیعت - با طیفهای شدید و ضعیف حول خودشان - شعر فارسی را به خطر می‌اندازند، حال اگر شاعری فی‌المثل در نظام ستم‌شاهی نخواهد در طیفهای این جریانها باشد و بخواهد که بیان "درد" باشد، به خاطر اینکه بتواند، غمها و دردهای مردمش را "بیسراید" طبعا متوسل به ابهام، کنایه و مجاز می‌شود، و گاه چنان می‌شود که درک سخن راستین شاعر و هنرمند برای هر ذهن سطحی و معمولی و ناآشنا با این مضامین، مشکل می‌گردد، و لذا چنین شاعر مردمی و "مردم‌پذیری"، زبان "مردم‌گزینی" را می‌یابد.

۵ - عده‌ای معتقدند که اگر در رمز و ابهام سخن بگوئیم و خواننده را وادار کنیم که خود مطلب را با کوشش و فراست دریابد، دیگر از ذهن او خارج نمی‌شود.

با اذعان به اینکه این نوعی زیبایی است، پیشتر از آنکه بتوان آن را نوعی سبک هنری خواند، بیانگر گوتای عقیده و ایدئولوژی است که راه نفوذ در مردم را چنین می‌داند.

۶ - مسئله دیگر اینکه، هرچند شعر از طبقه حاکمان به زیر غلطیده، و به میان مردم کشیده شده است، اما هنوز، کودکی را ماند، که سخن گفتن با مردم را چنانکه "باید" نیاموخته است، زیرا، بر اساس یک ضرورت کاملا درونی به شعر امروز نرسیده بلکه تحت تاثیر جو فرهنگی و وارداتی هم بوده است، و البته این عیب نمی‌تواند باشد، چرا که هیچ فرهنگی، خودساخته نیست، و از طرف دیگر با وجود اینکه، شعر در صفوف مردم قرار گرفته، تاریخ معاصر کشورمان، گواه است به ادبیات، نقش راهبری نداشته و با این وضع به زودی هم نخواهد داشت، به همین علت گامها از مردم عقب‌تر است و با زبان

مردم غریب‌تر و نیز با درد مردم ناآشنا تر، آنگاه که شعر و به طور کلی هنر "وجدان اجتماعی" نگشته است، چه توقعی از زبان او می‌بایست داشت، اگر دیروز با شمع و گل و بلبل مست هنر می‌گفته، امروز با قصه تنهائی خویش مشغول مرثیه‌خوانی است.

۷ - گاه مشاهده می‌شود که بعضی از سپیدسرایان جوان، بدون توجه به "چراغی" این نوع زبان، گمان می‌برند، که این بیان از قواعد شعر سپید است و به عمد چنین می‌سرایند که شعری گفته باشند.

با توجه به استعداد شگرف اینان چه از جهت کیفی و چه از جهت کمی، این وضع و این جو دامن زده می‌شود و امر مشتبه می‌شود که این قانون شعر سپید است، بگذریم از اینکه بسیاری از اینان، آنگاه که چشم به شعر گشودند، "سپید" را شعر یافتند، و سپس متوجه شدند که شعر، تاریخی هم دارد.

البته موارد دیگری را هم می‌توان اشاره نمود، بی‌آنکه بخواهیم سعی در توجیه و تطهیر این نوع بیان داشته باشیم بلکه باید این را قبول کرد که قدم اول در شناسائی یک مورد، همانا درک چراغی و شناخت علت‌های آن است و توقع می‌رود که از این مسئله، سطحی نگذریم. به همین خاطر از آن مجله محترم خواهانم که با توجه به تعهد ادبی و هنری، این امر را مورد بررسی جدی قرار داده و یا لااقل پیشنهاد بحثش را مطرح کند و اطمینان داشته باشد که اگر صاحب‌نظران همتی نکنند - که چنین نخواهد بود - شاعران جوان اقبال نشان خواهند داد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی
علیرضا لعلی

چرا شعر امروز نمی‌تواند بر زبان همگان جاری شود

درست است که شعر امروز با آرزوی مردمی شدن شعر پارسی و با اندیشه رهایی از قیدهای ساختگی قافیه و مضامین تکراری و بیهوده بر کاخ پوسیده و کهنه شعر قدیم بنا شد و نیمای بزرگ شجاعت فرو ریختن این کاخ کهن را برای اولین بار یافت، اما از آنچه در چند دهه اخیر از بدو پیدایش شعر امروز تجربه کرده‌ایم به وضوح قابل لمس است که رهایی از قید قافیه و گاهی نیز وزن نه تنها این آرزو را برآورده نکرد بلکه جملگی برآنند که فشرهای مردم حتی تحصیلکرده‌ها به تدریج با شعر بیگانه می‌شوند. شاعر امروز سخن از انسانهای دردمند دارد و در شعرش از دهقان رنجور، از کارگر ستم‌دیده و از پیرزن سینه سوخته یاد می‌کند اما چگونه است که شعرش به راحتی نمی‌تواند بر زبان همان دهقان و کشاورز و پیرزن جاری شود؟

صرف‌نظر از عواملی مانند رادیو و تلویزیون و ارتباطات جدید دنیای صنعتی که سهم خود را در این بیگانگی داشته‌اند، عامل مهمی که اغلب نادیده گرفته شده یا خلیها با تعارف یا رودربایستی با آن برخورد می‌کنند همان شکل و قالب شعر کنونی است که با مقایسه با قالب قدیم آن سرعت و شتاب حرکت از سینهای به سینهای دیگر را ندارد.

تضمینی

پزشکی



مرکز فروش کتابهای

تجربی، ریاضی، علوم انسانی و سایر رشته‌ها

نوار و کتاب انگلیسی

تهران: خیابان ولیعصر رسید به زشت کوچ سروش ساختمان بهمن طبقه سوم

تلفن ۸۳۲۴۸۷-۷۶۲۳۰۸-۸۹۴۷۸۴

تهران صندوق پستی ۱۴۷۸-۱۳۱۴۵

تکدرس

عمومی

اختصاصی

داوری با معیارهای کهنه

در مورد مقاله "مردم‌گرایی در شعر کنونی فارسی" نوشته دکتر علی‌اکبر ترابی لازم می‌دانم مطالبی را به اختصار مطرح کنم.

۱- ایشان نوشته‌اند که "شعرپارسی برای نخستین بار از مجالس بزم... قدم به بیرون گذاشت." آیا ما شاعری چون فردوسی را هنگام چنین قضاوتی نادیده نگرفته‌ایم. ادبیات ملی ما، مرز و بوم ما خوشبختانه از غنای کافی برای مقابله با چنین ادعاهائی برخوردار است.

۲- آقای دکتر ترابی در پیشانی مقاله خود معیاری را برای تمیز شعر خوب و بد و یا مردمی و غیرمردمی و یا متعهد و غیرمتعهد را به پیش می‌کشد. این معیار همان معیار کاخ و بزم و خانقاه در یکسو و کوچه و کارگاه و

مزرعه در سوی دیگر است که به نظر ایشان یکی سرچشمه ردالت و پستی و صدمت با مردم و دیگری راینده، خلاقیت و تعهد و مردمگرایی است. در حالی که مساله بسیار پیچیده‌تر از این تقسیم‌بندی ساده است. با این معیار مثلاً رودکی باید شاعر بدی باشد و یا سعدی شاعر و نویسنده‌ای بد و حافظ نیز شاعر بدی است. و یا خانقاهیان در تمام زمانه‌ها در زمره بداند.

۳- تعلق شعر به کاخ نشین یا کوخ‌نشین به شعر امروز و دیروز بر نمی‌گردد. شعر امروز - همچنانکه شعر دیروز - بر حسب انگیزه‌های آفرینش شعر و نقش شاعر می‌تواند در خدمت کاخها، فاستستها، امپریالیستها و... یا محرومین و ستمدیدگان و استثمارشوندگان قرار گیرد. و از آنجا که شعر امروز مانند شعر دیروز و نیز مانند شعر فردا بسته به عوامل و شرایط گوناگون هم رسالت پناه‌بران به کاخ و انحصار را در خود داشته و دارد. و هم رسالت گریز از آن را، اطلاق رسالت کاخ‌نشینی شعر امروز، ذهن خواننده را از واقعیت حاکم بر جریانهای شعری منحرف نموده و دچار سردرگمی می‌کند.

آقای دکتر ترابی بهتر بود چونکگی مردمی شدن شعر به معنای صحیح و علمی کلمه را تجزیه و تحلیل کند. این امری بدیهی است که در دوره‌های مختلف بر حسب مجموعه شرایط راینده، این دوره‌ها و

بی‌اینکه بخواهم از شعر کهن دفاع کرده باشم و یا کار بزرگمردی چون نیما و نوجویان امروز را اندک شمارم باید این واقعیت را در نظر داشت که شعر قدیم با همه کهنگیش می‌توانست به یاری وزن و آهنگی که در یک واحد بیت به شکل ترازو با دو وزنه همسنگ داشت به راحتی و به سرعت در ذهن شنونده یا خواننده نقش بندد هرچند شنونده کم‌سواد یا بی‌سواد، و او نیز به نوبه خود همان واحد بیت را به دیگری منتقل می‌کرد و دیگری به دیگری و در نهایت امر یک ارتباط ادبی قوی و غنی. اما شعر امروز با تمام زیباییهایش در ترکیبات لغویش دارد و با تمام شگفتیهایش که در جوهر شعرش و مضامین مردمیش دارد به سبب فقدان همان ویژگی که در قالب شعر قدیم وجود دارد نتوانسته است به میان همه مردم راه پیدا کند. اگر بپذیریم که در کنار همان قصیده‌های قروتوت مورد اشاره آقای دکتر ترابی فراوان اشعاری داریم که سرفصل شاهکارهای ادبیات جهانند و به یاد بیاوریم که قالب آن شعر اجازه می‌داد تا مردم کوچه و بازار در هر محفلی چند بیت از فردوسی را نقل کلام خود کنند یا برای تضمین سخن از حافظ یا سعدی و صدها شاهد دیگر شاهدهی

بیاورند به راز این نکته بی‌می‌بریم که شعر آزاد چیزی کم دارد که نمی‌توانند سلف خود همه جا دامن بگیرند. هرچند شعر کنونی می‌تواند با تازگی و طراوتش وسیله انتقال بکرترین معانی و لطیف‌ترین احساسات باشد اما این ضعف در شعر آزاد غیرقابل انکار است که نمی‌توان واحدهای جداگانه‌ای از یک قطعه را برای انتقال یک مفهوم مستقل به کار برد و از اینروست که حتی سروده‌های دست‌اول این نوع شعر نتوانسته با روح مردم الفت گیرد. بعید نیست سراینده شعر امروز حتی خود هنگام انشاء اثرش از پیش می‌داند که شعرش را فقط کسانی زمزمه خواهند کرد که از تیره خودش هستند و این وسواس و نگرانی بر روحش جنگ می‌زند که کلامش از مدار بسته شبهای شعر و انجمنهای ادبی فراتر نخواهد رفت و لاجرم اثری خلق می‌شود مناسب با همان حال و هوا و باب دل همان تیره. حالا بگذریم که به قول استاد ترابی شعر بعضی از نوپردازان به حدی نامفهوم و نامعقول و آکنده از ابهام و تعقید و کنایات دور از ذهن است که تحصیلکرده‌ها هم از آنها سر در نمی‌آورند. هریک از مائی که با شعر سر و سری داریم اگر به گذشته خود برگردیم

نیز اوضاع و احوالی که این دوره‌ها را رقم می‌زنند نقش عنصر فرهنگ و از آنجا نقش هنر و ادبیات و شعر در زندگی مردم تغییر نموده و به بیانی ساده‌تر تقاضا برای هنر و ادبیات و به‌خصوص شعر در دوره‌های مختار یکسان نمی‌تواند باشد. ضمناً این تقاضا در دوره‌های مختلف از جانب گروههای مختلف اجتماعی نیز دچار نوسان می‌شود.

۴- تا امروز بحث بر سر تاثیرپذیری از واقعیت و انعکاس عاطفی آن در هنر نبوده چرا که اساساً تاثیرپذیری به هر حال از امر واقع است اما انتخاب واقعیت یا اینکه هنرمند یا شاعر از کدام واقعیت بیشتر تاثیر می‌پذیرد و در هنر و شعرش منعکس می‌سازد مورد بحث است. حرف ما این است که تعریف شعر به عنوان "بیانی از واقعیت" آنقدر در خودش تضاد و تناقض لاینحل دارد که خواننده را گیج می‌کند.

در واقع بیان ساده و تکامل‌یافته واقعیت، اصلاً نمی‌تواند شعر باشد. من گل را دوست دارم. من معشوقم را دوست دارم. اینها بیان ساده واقعیت است. اما اینکه گل و معشوق به موضوع آفرینش هنری و شعری تبدیل شود و به تعمق و تکامل درک انسان ارگل و معشوق یاری رساند می‌تواند بیان شعری و تکامل‌یافته واقعیت باشد و تمام بقرنجی مساله شعر در اینجاست سعید کشاورز

به یاد می‌آوریم که اولین آشنائیهایمان با شعر جدای از کتابهای درسی بیشتر از طریق گفته‌های شیرین بزرگترهای خانه یا کوچه بود که در کلامشان را با تک‌بیت‌های شاهد مثال یا ضرب‌المثل زیست می‌دادند و من و تو آنها را به خاطر می‌سپردیم و ذهن و حافظه را با شعر مانوس می‌کردیم و ما نیز به نوبه خود همانها را به دیگران منتقل می‌کردیم اما انصافاً شما چند روستائی کم‌سواد و حتی چند شهری باسواد را سراغ دارید که بخشی از یک شعر نو را در سخنش به کار گیرد و اگر هم اهل شعر باشد و بخواهد، چه بخشی از یک قطعه می‌تواند این منظورش را برآورده کند. آیا باید نگران آن روزی بود که شعر کهن و شعر امروز هر دو از صفحه ذهن و پهنه زبان مردم زدوده شود و مردم با هر دو شعر بیگانه شوند. یکی چوب کهنگی خورده و دیگری شلاق بی‌مایگی به پشت چشیده.

محمد صارمی

